**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010225**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

اوّلین مورد استثنا از اصل مثبت رأیی بود که واسطه خفی باشد به طوری که عرف اثر واسطه را اثر خود مستصحب بداند، که ما پذیرفتیم این مطلب را عرض کردیم درست است.

مطلب دوم، استثنای دوم، استثنایی هست که، استثنای دوم و سوم را می‌خواهم عرض بکنم، جایی که کلام مرحوم آخوند حالا می‌خوانیم. هم در کفایه به صورت مختصر آمده، مبسوط‌ترش در حاشیۀ رسائل آمده، حاشیۀ رسائل یک نکاتی هم در آن دارد که من نمی‌خواهم وارد همۀ نکات حاشیۀ رسائل بشوم ولی حالا عبارت کفایه را بخوانم.

ایشان در کفایه دارد که کما لا یبعد ترتیب ما کان بواسطة ما لا یمکن التفکیک عرفاً بینه و بین المستصحب تنزیلاً کما لا تفکیک بینهما واقعاً.

در بعضی موارد هست که ملازمه بین شیء فقط در حکم واقعی نیست. در حکم ظاهری و در مقام تنزیل هم ملازمه هست. در اینجا قهراً، عرفاً وقتی لازمۀ استصحاب، یعنی لازمۀ آن جایی که آن واسطه، واسطه‌ای هست همچنان که در حکم واقعی تفکیک نیست بین او و مستصحب در حکم ظاهری هم تفکیک هست. خب این یک مورد.

یک مورد دیگری هست که گاهی اوقات لازم و ملزوم اینقدر به هم پیوسته‌اند کأنّ یک شیء تلقی می‌شوند. اثر لازم، اثر ملزوم تلقی می‌شود. کأنّ یک شیء واحد هستند که آن اثر هم اثر این تلقی می‌شود.

شاگرد: جلای واسطه؟

استاد: این هر دو مورد را عنوان جلای واسطه تعبیر می‌کنند. این دو مورد یک تفاوتی بینشان هست. آن جایی که بین مستصحب و آن لازمه همچنانی که ملازمه در واقع هست، ملازمه در ظاهر باشد، اگر تقریب ما این باشد، این در همۀ موارد استثناء نمی‌شود. در جایی استثناء می‌شود که خود آن واسطه‌هه اثر داشته باشد، ما می‌خواهیم علاوه بر ترتیب اثری که برای آن لازمه هست اثر بر مستصحب را هم بار کنیم. ببینید فرض کنید که مثلاً حالا همان مثال معروفی که به عنوان مثال برای واسطۀ خفیه بود آن را حالا اگر فرض کردیم واسطه جلیه بود از این باب باشد. ما مثالی که می‌زدیم این بود که اگر تنجّس ملاقیٰ اثر سرایت، می‌گوییم تنجّس ملاقیٰ اثر سرایت است، ما می‌خواهیم با استصحاب بقای رطوبت ملاقي نتیجه بگیریم نجاست ملاقیٰ را.

خب بحث سر این هست که شما می‌گویید که بین سرایت و رطوبت ملاقي اینقدر شدت ملازمه هست، فرض کنید اگر اینجور باشد که عرف سرایت را درک می‌کند که واسطه هست بین رطوبت و نجاست ملاقیٰ. ولی اینقدر ملازمه و ارتباط و التصاق سرایت و رطوبت ملاقي شدید هست که نمی‌شود شارع مقدس یک حکم ظاهری برای سرایت داشته باشد و این حکم ظاهری برای رطوبت ملاقي نباشد. خب این در چه صورتی این به درد می‌خورد؟ در صورتی که خود آن سرایت اصلی در آن جاری بشود. و الا اگر سرایت. خودش محطّ استصحاب مثلا باشد. اگر سرایت محطّ استصحاب باشد و ما بخواهیم علاوه بر این‌که حکمی که بر سرایت بار می‌شود بار کنیم، حکم لازمه‌اش را هم بار کنیم. این عیب ندارد. ولی اگر ما اثر فقط بر رطوبت است، در این مثالی که ما می‌خواهیم بگوییم، اثر فقط برای رطوبت است. اثر که می‌خواهم بگویم استصحاب فقط در مورد رطوبت جاری می‌شود. فرض این هست که خب استصحاب برای رطوبت جاری می‌شود شما استصحاب در سرایت که جاری نمی‌شود که شما بگویید اگر سرایت یک حکم ظاهری برایش بار می‌شود آن حکم ظاهری حتماً باید برای رطوبت هم بار بشود. یعنی اگر سرایت را شارع مقدس گفت موجود هست باید حتماً رطوبت هم بگوید موجود است. سرایت حالت سابقه ندارد که. یک موقعی هست خود آن لازمه، آن واسطه‌هه مجرای اصل است، ما می‌خواهیم علاوه بر این‌که آن واسطه‌هه را حکمش را بار کنیم حکم مستصحب را هم بار کنیم. یعنی یک اثری بر آن واسطه هست که آن بار می‌شود. یک اثر هم به توسط واسطه بر چیز دیگری هست که آن خودش اثر ندارد، اثرش به واسطۀ این شیء هست. خب آن عیب ندارد. ولی جایی که آن واسطه هیچ اثری ندارد. اثر فقط برای ذی الواسطه است، یعنی استصحاب. اثر که می‌گویم حکم ظاهری فقط دربارۀ مستصحب در ذی الواسطه بار می‌شود. اینجا که این فایده ندارد. مرحوم آخوند به این را در حاشیۀ رسائل توجه کرده و خواسته یک جورهایی جواب بدهد و اینها. ولی حالا آن جوابش را کار ندارم درست است یا نادرست. ولی می‌گوید فی الجمله در جایی که آن واسطه هم خودش مجرای حکم ظاهری باشد آنجا می‌توانیم این حکم را بار کنیم، ما نمی‌خواهیم بگوییم که جلاء. می‌خواهیم بگوییم فی الجمله در بعضی موارد جلای واسطه هم می‌توان حکم را بار کرد. این خودش مهم است که گاهی اوقات ما اگر آن لازم خودش مجرای حکم ظاهری باشد، حکم ظاهری که بار شد بر آن لازم حکم ظاهری لازمه‌اش این است که حکم استصحاب هم بار بشود. خب این یک صورت.

اما یک صورت دیگری مرحوم آخوند دارد. آن صورت دیگر این شرط درش نیست. ایشان می‌گوید گاهی اوقات اینقدر ملازمه قوی است که حکمی که برای یکی از اینها هست حکم برای دوتایشان تلقی می‌شود. بنابراین نجاست ملاقیٰ که اثر سرایت هست واقعاً عرف می‌گوید نه تنها اثر سرایت است، اثر رطوبة الملاقي هم هست. عرف می‌گوید این صرفاً اثر سرایت نیست. اثر رطوبت الملاقي هم هست. اینجوری تقریب می‌کند. یعنی عرف این را اثر هر دو می‌داند. خب اگر اینجور باشد خب حکم بار می‌شود دیگر، ولو سرایت خودش مجرای استصحاب نباشد، فقط رطوبت مجرای استصحاب باشد، ما می‌گوییم رطوبت که استصحاب درش جاری می‌شود به چه جهت؟ به خاطر ترتیب نجاست ملاقیٰ که به حکم عرف اثر رطوبت ملاقي است. چون عرف او را اثر رطوبت ملاقي تلقی می‌کند. پس بنابراین اینجا دیگر لازم نیست خود آن سرایت که واسطه هست، خود آن مجرای اصل باشد، به خلاف صورت قبلی که نیازمند این هست که آن واسطه‌هه خودش مجرای حکم ظاهری باشد.

شاگرد: عرف یعنی دو تا موضوع، دلیل اصل واحد است؟ یعنی مثلاً عرفی است؟

استاد: خب حالا اجازه بدهید.

شاگرد: مرکب نیست؟

استاد: نه، کأنّ می‌خواهد بگوید که اینها یک شیء هستند به تعبیر مرحوم آخوند در حاشیه می‌گوید شیءٍ واحد ذو وجهین است کأنّه. یک شیءای هست که یک چیز هست که دو تا اسم دارد کأنّ. عرف اینها را یک چیز کلفت می‌داند. بعضی چیزها هست که. ببینید حالا من یک مثال برایتان بزنم.

شاگرد: دو زاویۀ دید از یک واقعه.

استاد: نه حالا یک چیزی می‌خواهم، تعبیر دیگر می‌خواهم بکنم. من دریا، اسمی هست برای یک مجموعۀ وسیع. مثلاً دریای خزر. من امروز که شمال می‌روم یک شهرش هستم می‌گویم من کنار دریا هستم. از اینجا می‌روم شهر دیگر باز هم می‌گویم کنار دریا هستم. از اینجا هم که یک شهر دیگر می‌روم باز هم می‌گویم کنار دریا هستم. علتش این است که دریا ولو یک جای وسیعی هست، کنار دریا بودن از این که من در کنار یکی از اینها باشم کافی است. یعنی لازم نیست من در کنار تمام اجزای این مجموعه باشم. گاهی اوقات، من می‌گویم الآن کنار دریا هستم، بعد هم کنار دریا هستم. کنار بودن که اصلش واقعیتش این است که من کنار این قطعۀ دریا هستم. ولی من می‌گویم کنار دریا هستم. فردا هم کنار دریا هستم، پس فردا هم کنار دریا هستم. چون این مجموعه یک نوع اتصالی به هم دارد، این اتصال باعث می‌شود که کنار دریا بودن استمرار داشته باشد. این گاهی اوقات آن دو تا شیءای که لازم و ملزوم کأنّ به هم چسبیدند. حکمی که مربوط به یکی از اینهاست حکم دیگری هم تلقی می‌شود، این شکلی تصویر کنید. که یک شیء کلفت که حکم یکی حکم دیگری هم هست. اثر یکی چون اینها با همدیگر کنار هم چسبیدند، یک چیز دراز و طولانی هست، یک چیزی که با تحقق یکی از اینها تحقق پیدا می‌کند، کأنّ با تحقق دیگری هم به دیگری هم می‌توانیم آن را نسبت بدهیم. به آن مجموعه هم می‌توانیم آن را نسبت بدهیم یک چیزی شبیه این می‌توانیم اینجوری تصویر کنیم.

اینجا در حاشیه‌ای که در این چاپ کفایة الاصول مجمع الفکر الاسلامی هست یک ان قلت و قلت‌هایی یک چیزهایی دارد که اصلاً متوجه مطلب نشده، مراجعه بفرمایید:

«الظاهر أنّ‏ في‏ العبارة غلطا، لأنّ هذين الأمرين ليسا مغايرين ...» آن دو تا وجه را خیال کرده یک وجه است، در حالی که دو تا وجه جداست، اصلاً به هم ربطی ندارند. دو تا تقریب جداگانه هستند با همدیگر مواردش هم فرق دارد. این عبارت حاشیۀ مجمع الفائده. بعد هم مراجعه کنید به کفایة الاصول مع حاشیة المشکینی. من حاشیۀ مشکینی را مراجعه نکردم ببینم، اینها دو تا تقریب مختلف است، این دو تا تقریب اصلاً با همدیگر هم، حالا عبارت را می‌خوانم.

کما لا یبعد ترتیب ما کان بواسطة ما لا یمکن التفکیک عرفاً بینه و بین المستصحب تنزیلاً کما لا تفکیک بینهما واقعاً. جایی که بین تنزیل آن واسطه و تنزیل مستصحب نمی‌شود تفکیک قائل شد. که عرض کردم این در جایی هست که آن واسطه‌هه خودش متعلّق تنزیل باشد. اگر واسطه متعلّق تنزیل باشد علاوه بر این‌که خود آن واسطه تنزیل می‌شود مستصحب هم تنزیل می‌شود.

شاگرد: برعکس ؟؟؟ ۱۷:۴۷

استاد: آن واسطه‌هه، متعلّق تنزیل باشد تا علاوه بر این‌که آن واسطه را ما تنزیلش را بار می‌کنیم تنزیل مستصحب را هم بار کنیم.

شاگرد:

استاد: اگر فرض کنید مستصحب فقط اثر برای مستصحب. ببینید بحث این هست که اگر اثر فقط برای واسطه باشد، یک نوع حکم شرعی. ولی خود حکم آن واسطه‌هه متعلق استصحاب نباشد. اثر واقعی برای آن مستصحب است، برای آن واسطه‌هه هست. مثلاً سرایت. سرایت خودش مستصحب نیست.

شاگرد: ولی آن ذی الواسطه به خاطر این اثر که دارد مستصحب بشود این هم

استاد: نه آن برعکس شد. باز شما چیزش کردید. ببینید بحث سر این هست که ما باید، شما این‌که چیز کردید در واقع به وسیلۀ آن، برش گرداندید، یعنی در واقع همان حرف من را کشاندید در همین مثال. حالا من نتوانستیم یک مثال خوب اینجا پیدا کنم که مطلب را توضیح بدهم. حالا یک موقعی فکر می‌کنم یک مثال واضح‌تر پیدا کردم برای توضیح مطلب عرض می‌کنم که چی می‌خواهم عرض کنم. حالا عبارت خود مرحوم آخوند را بخوانم در حاشیۀ رسائل.

ایشان دارد: «قلت و يلحق بذلك أي خفاء الواسطة، جلائها و وضوحها فيما كان‏ وضوحه بمثابة يورث الملازمة بينهما في مقام التّنزيل عرفاً، بحيث كان دليل تنزيل أحدهما دليلاً على تنزيل الآخر، كما هو كذلك في المتضايفين لأنّ الظّاهر أنّ تنزيل أبوّة زيد لعمرو مثلاً يلازم تنزيل بنوّة عمرو له، فيدلّ دلیل تنزيل أحدهما على تنزيل الآخر و لزوم ترتيب ما له من الأثر.

إن قلت: هذا إنّما يتمشّى في خصوص ما إذا كان للمستصحب أيضاً بلا واسطة أثر، كي يعمّه الخطاب، فيدلّ التزاماً على ترتيب أثرها عليها،»

فيدلّ التزاماً على ترتيب أثر الواسطة علی الواسطة.

«بخلاف ما إذا لم يكن له أثر إلاّ بواسطتها[[1]](#footnote-1)» به واسطۀ آن واسطه.

«لعدم شمول الخطاب له، ليدلّ[[2]](#footnote-2) بالملازمة على ترتيب أثرها، كما لا يخفى.[[3]](#footnote-3)

یعنی می‌خواهد بگوید که ما باید، حالا این شبیه همانجور که شما تعبیر کردید مرحوم آخوند هم تعبیر می‌کند. یک جایی مستصحب ما خودش اثر دارد، اثر مستقیم، ما می‌خواهیم علاوه بر اثر مستقیم آن مستصحب اثر لازمه‌اش را هم بار کنیم. اثر لازمش را هم بار کنیم. این عیب ندارد. چون بین آن مستصحب و لازمش همچنان که در وجود واقعی ملازمه هست، در وجود ظاهری هم ملازمه هست. خود مستصحب اثر دارد، آن اثرش را بار می‌کنیم. به اعتبار آن اثر استصحابش جاری است. استصحابش که جاری شد، بین استصحاب مستصحب و تحقق آن لازمه، آن ملازمه هست. وقتی ملازمه بود آن لازمه هم تنزیل ظاهری می‌شود. تنزیل ظاهری که شد اثر ظاهری آن لازم هم بار می‌شود. اینجوری ایشان تصویر کرده.

می‌گوید این در صورتی هست که خود مستصحب اثر داشته باشد ما بخواهیم علاوه بر اثر مستصحب اثر لازمش را هم بار کنیم. بعد جواب ان قلت را می‌دهد که آن جوابش بماند.

یک نکته‌ای من اینجا می‌خواهم عرض بکنم. این را توجه بفرمایید، این‌که حاج آقا یک تعبیری می‌کردند، می‌فرمودند که برای این‌که اثر لازم بار بشود، آقایان تعبیر می‌کنند که گاهی اوقات ملازمه تنها در وجود واقعی نیست. ملازمه برای اعم از وجود ظاهری و واقعی هست. جایی که ملازمه برای اعم از وجود و ظاهری و واقعی باشد اینجا ما همچنان که در وجود واقعی ملازمه هست در وجود ظاهری هم ملازمه هست، بنابراین وقتی مستصحب بار می‌شود آن اثر لازمش هم بار می‌شود. آقایان اینجور تعبیر می‌کردند.

حاج آقا می‌فرمودند که لازم نیست ملازمه مال اعم از ظاهر و واقع باشد. همین که، اگر فقط در مقام ظاهری ملازمه باشد، آن شیء فقط در مقام ظاهری ملازمه داشته باشند، بار می‌شود دیگر. یعنی مستصحب یک ملازمه‌ای در مقام تنزیل فقط داشته باشد. طبیعتاً مستصحب اگر بار شد، مستصحب را شارع مقدس بگو موجود است، آن لازمۀ ظاهری‌اش هم می‌گوید موجود است. لازمۀ ظاهری‌اش که موجود شد آن اثرش بار می‌شود. یعنی لازم نیست که شما ملازمه را برای اعم از حکم ظاهری و واقعی بگیرید. ملازمه را برای خصوص حکم ظاهری هم بگیرید مطلب همینجور است.

البته این را نباید به عنوان اشکال برای مرحوم آخوند، حاج آقا معلوم نیست به عنوان اشکال به مرحوم آخوند ذکر می‌کردند. اشکال به مرحوم آخوند نیست. چون مرحوم آخوند اینها را می‌خواهد استثنای از اصل مثبت بگیرد. اصل مثبت این هست که اگر در جایی ملازمه در حکم واقعی باشد استصحاب آن ملازمۀ حکم واقعی را به درد نمی‌خورد. مگر این‌که علاوۀ بر ملازمۀ حکم واقعی ملازمه در حکم ظاهری هم باشد تا ما علاوه بر ترتیب اثر مستصحب ترتیب اثر لازمش را هم بکنیم. این‌که بخواهیم استثنای از اصل مثبت بدانیم، اصل مثبت در جایی هست که ملازمۀ حکم واقعی باشد. و الا در حکم واقعی اگر ملازمه نباشد اصل مثبت نیست اصلاً. و مرحوم آخوند اصلاً به این مطلبی که حاج آقا اشاره می‌فرمایند در یک عبارت دیگری اشاره کرده. اصل خود این مطلب، ایشان شروع که می‌کند یک نکته‌ای دارد که آن در واقع اشاره به همین فرمایش حاج آقاست که اوّل همین بحث. می‌گوید که: «السابع: لا شبهة في أن قضية أخبار الباب هو إنشاء حكم مماثل للمستصحب في استصحاب الأحكام، و لأحكامه في استصحاب الموضوعات،»

ایشان می‌گوید قضیۀ استصحاب این است که اگر مستصحب ما حکم باشد، همان مشابه آن حکم واقعی اینجا بار می‌شود. اگر مستصحب ما موضوع باشد، مشابه حکم آن موضوع بار می‌شود، ظاهراً. بعد می‌گوید:

«كما لا شبهة في ترتيب ما للحكم المنشأ بالاستصحاب‏ من‏ الآثار الشرعية و العقلية،»

اگر خود آن استصحاب که یک حکم ظاهری است، حکمی که با استصحاب انشاء می‌شود که یک حکم ظاهری است، خودش اثر داشته باشد. چه اثر شرعی داشته باشد چه اثر عقلی داشته باشد. آن اثر بار می‌شود. این همان مطلب حاج آقاست که ایشان می‌فرمایند لازم نیست اثر برای حکم واقعی باشد. اثر برای حکم ظاهری باشد آن اثر بار می‌شود. این مواردی که اثر برای حکم واقعی نیست ولی اثر برای حکم ظاهری است فرض کنید حالا مثلاً جواز افتاء، ما بگوییم جواز افتاء متوقف بر این نیست که شارع مقدس یک حکم واقعی داشته باشد. حکم واقعی غیر واصل. جواز افتاء متوقف است بر این‌که یک حکم ظاهری اینجا وجود داشته باشد. یعنی اگر فرض کنید یک جایی واقعاً نماز جمعه واجب باشد ولی حکم ظاهری به عدم وجوب نماز جمعه تعلق گرفته باشد. مرجع تقلید نمی‌تواند فتوا به وجوب بدهد. حکم ظاهری برائت است. ولی حکم واقعی وجوب نماز جمعه بوده. این وجوب نماز جمعه حکم واقعی کافی نیست برای این‌که افتاء بدهد دیگر. افتاء موضوعش خصوص حکم ظاهری است. یعنی باید واصل شده باشد. حکم واقعی غیر واصل که چیز نیست. بنابراین اینجا گاهی اوقات بعضی از آثار هستند بر حکم واقعی بار نمی‌شوند. ولی بر حکم ظاهری بار می‌شوند. مثل جواز قضاء، جواز افتاء، جواز قضاء، جواز افتاء موضوعشان حکم ظاهری شارع است. حکم ظاهری شارع یعنی یا آن حکم واصل. حکم ظاهری که می‌خواهم بگویم یعنی حکم واصل. حکم واصل که آن حکم واصل می‌تواند حکم واقعی باشد که واصل باشد، می‌تواند اصلاً حکم واقعی نباشد. یک حکم ظاهری باشد که مطابق واقع هم نیست. همان هم کافی هست بر جواز افتاء دیگر. جواز افتاء موضوعش یک اعم از حکم ظاهری که مطابق واقع نیست، حکم واقعی بوجوده الواقعی کافی نیست بر جواز افتاء امثال اینها.

اینها کلام مرحوم آخوند ناظر به این هست، بنابراین شما اگر استصحاب کردید وجوب نماز جمعه را در عصر غیبت، می‌توانید به وجوب نماز جمعه فتوا بدهید. ولو نماز جمعه در عصر غیبت واجب نباشد. ولی مرجع تقلید همین که حکم ظاهری به وجوب نماز جمعه از بابت استصحاب برایش قائم بشود می‌تواند افتاء بدهد. افتاء متوقف بر آن حکم واقعی نیست.

حالا اینجا مرحوم، یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم. این دو تا مثالی که مرحوم آخوند زده. حالا بگذارید عبارت را تکمیل کنم و بعد عرض بکنم.

«كما لا يبعد ترتيب ما كان‏ بواسطة ما لا يمكن التفكيك عرفا بينه و بين المستصحب تنزيلا كما لا تفكيك بينهما واقعا او بواسطة ما لاجل وضوح لزومه له او ملازمته معا بمثابة عد اثره اثرا لهما فان عدم ترتيب مثل هذا الاثر عليه يكون نقضا ليقينه بالشك ايضا بحسب ما يفهم من النهى من نقضه عرفا فافهم»

می‌گوید گاهی اوقات آن واسطه که آن واسطه ممکن است لازمۀ مستصحب باشد، ممکن است ملزوم مستصحب باشد، اینقدر شدت ملازمه وجود دارد به طوری که اثر آن واسطه‌هه اثر خود مستصحب تلقی می‌شود. لازم نیست مستصحب واقعاً اثر داشته باشد. همین‌که آن واسطه اثر داشته باشد آن اثر، اثر مستصحب تلقی می‌شود. کأنّ این دو تا به همدیگر چسبیدند، اینقدر چسبیدند که یک شیء گنده تلقی می‌شوند. هر چیزی که با آن ارتباط داشته باشد با این هم ارتباط دارد. رفیق آن رفیق این هم هست، معلول آن، معلول این هم هست. این یک شیء بزرگ، مثال دریا را که می‌زدم برای تشبیه همین مطلب بود. اینها در حاشیه حالا، حاشیۀ شرح مجمع الفکر را ملاحظه بفرمایید. نفهمیدم این اشکالاتی که به مرحوم آخوند می‌کند چی است.

مرحوم آخوند حالا این کلام مرحوم. اینجا یک مطلبی مرحوم اصفهانی دارد که بعد در کلام آقای خویی هم دنبال شده و بعداً در کلام آقایان دیگر مطرح شده. مرحوم اصفهانی می‌فرماید کبرویاً مطلب مرحوم آخوند درست است. ولی این مثال‌هایی که مرحوم آخوند اینجا مطرح کردند این مثال‌ها، ایشان مثال به متضایفین زده، می‌گوید در متضایفین وقتی ابوّت زید نسبت به عمرو را شارع مقدس تنزیل کرد، بین تنزیل ابوّت زید نسبت به عمرو و تنزیل بنوّت عمرو نسبت به زید ملازمه هست. نمی‌شود بگوییم زید پدر عمرو است تنزیلاً، ولی عمرو پسر زید نیست تنزیلاً. یعنی فرض کن در باب رضاع، اگر با رضاع شارع مقدس گفت زیدی که زنش شیر داده عمرو را بابای عمرو است. ولی عمرو پسر زید نیست. پدر رضاعی بودن زید با پسر رضاعی بودن عمرو ملازم هست امثال اینها.

این مطلب درست هم هست.

یا بفرمایید که آثاری که برای بنوّت عمرو نسبت به زید هست با آثار ابوّت زید نسبت به عمرو هر دوی اینها آثار یک شیء تلقی می‌شوند کأنّ ابوت زید نسبت به عمرو و بنوّت عمرو نسبت به زید یک شیء هستند. هر اثری که برای یکی از اینها باشد اثر دیگری هم تلقی می‌شود. این را متضایفین را مثال هم بر هر دوی اینها ممکن است بزنیم.

اینجا مرحوم اصفهانی این اشکال را مطرح کردند که شما متضایفین را که مثال می‌زنید، متضایفین خب استصحاب اگر در یکی‌شان جاری بشود در دیگری هم جاری می‌شود دیگر. از همان اوّل. یعنی اگر حالت سابقه ابوّت داشته باشد، بنوّت هم حالت سابقه دارد دیگر. شما باید یک مثالی فرض بکنید که استصحاب اختصاص داشته باشد به احد المتضایفین. یکی از متضایفین مجرای استصحاب باشد بخواهید با جریان استصحاب در احد المتضایفین تنزیل را نسبت به متضایف دیگر جاری کنید. و این مثال متضایفینی که شما مطرح می‌کنید مثال درستی نیست. خب این را مرحوم آقای اصفهانی دارند.

مرحوم آقای خویی این را هم ادامه دادند و مرحوم آقای روحانی سعی کردند از مرحوم آقای آخوند دفاع کنند. حالا اینها را ملاحظه بفرمایید در کلام مرحوم آقای خویی و مرحوم آقای اصفهانی و آقای شهیدی هم اینجا یک صحبت‌هایی دارند و اینها را ببینید بحث‌های سودمندی هست. ان شاء الله بعداً صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. عبارت استاد: بواسطتها، عبارت در نسخه درر الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد در نرم افزار جامع احادیث ۳.۵ «بوسائطها». [↑](#footnote-ref-1)
2. عبارت استاد: «لیدلّ»، عبارت در نسخه درر الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد در نرم افزار جامع احادیث ۳.۵: «فيدلّ». [↑](#footnote-ref-2)
3. عبارت استاد با عبارت نسخه درر الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد در نرم افزار جامع احادیث ۳.۵ متفاوت است. [↑](#footnote-ref-3)